**مختصری در مورد زندگی شهید دکتر علی مظفریان**

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالـمين والصلاة والسلام على أشرف الأنبياء‌ والـمرسلين سيدنا محمد وعلى آله وصحبه ومن تبعهم بإحسان إلی يوم الدين.

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ١٦٩﴾ [آل‌عمران: 169].

**مختصري در مورد زندگی شهيد دكتر علي مظفريان**: كه به جرم مسلمان و مؤمن بودن بخدا و رسول الله و تبليغ آن بدست عمال رژيم بظاهر اسلامي ايران در شهر شيراز پس از نه (9) ماه زندان و شكنجه بدرجه رفيع شهادت نائل آمد (إنا لله وإنا إليه راجعون).

شهيد دكتر مظفريان در اسفند ماه سال 1325ﻫ.ش. در شهر كازرون (تقريبا 250 كيلومتري شمال شرقي شيراز) در خانواده‌اي كه پايبند به اصول و معتقدات شيعه بودند پا به عرصه وجود گذاشت، پدرش مردي متين و موقر و كارمند يكي از ادارات دولتي بود كه با همت همسرش و توكل بر خدا بخوبي از عهدة تربيت فرزندانشان برآمدند تا آنجائيكه اكثر آنان از جمله علي بدانشگاه راه يافتند، (علي) دانشجواي دانشگاه شيراز (دانشكده پزشكي) بود و اين مصادف با حكومت شاهنشاهي در ايران بود كه سعي مي‌شد مذهب به فراموشي سپرده شود، در آن دروان اختناق (علي) در دانشگاه با كمك عده‌اي از دوستانش انحمن مذهبي تشكيل دادند و بهمين سبب طي چند نوبت جمعا حدود يكسال زنداني شد، در اين انجمن مذهبي بود كه در اثر بحث و مجادله با دوستانش نسبت به صحت و حقانيت مذهب شعيه دچار ترديد شد و با حالت قهر انجمن را ترك كرده و بمحضر اساتيد و بزرگان مذهبي در شيراز رفت و در آنجا نيز چيزي قانع كننده نيافت و اين موضوع باعث شد كه شك و ترديدش به يقين تبديل شود، او كه تا اين موقع فكر مي‌كرد اسلام فقط شيعه است و با اصول و عقايدش بزرگ شده وخو گرفته و برايش تبليغ كرده بود اكنون آنرا با طبع اسلام خواهي و روح خدا جويش مطابق نميديد و اين موضوع بر احساس و روانش بسيار سنگيني می‌كرد تا اينكه در سال 1351ﻫ.ش. با عنوان دكتر از دانشگاه فارغ التحصيل شده و طبق مقررات بايد مدت سه(3) سال در مناطق محروم و دور از مركز خدمت نمايد، براي اين منظور به بندرلنگه رفت شهري كه اكثريت جمعيت آن اهل سنت هستند با مساجد متعدد و مدرسه علوم ديني در آنجا بود كه صداي اذان پنج وقت از مناره‌هاي مساجد توجهش را جلب می‌نمود و اين برايش غير عادي و جديد بود و باعث شد كه بسوي آن كشيده شود، در نتيجه بحث و گفتگو با علماي اهل سنت آنجا بود كه احساس كرد به اسلام راستين محمدي نزديك می‌شود پس از مدتي تحقيق و بررسي بيشتر به اين نتيجه رسيد آنچكه بدنبالش بوده يافته و بمرداش رسيده است، پس از اتمام دوده  سه(3) ساله خدمت از بندر لنگه به شيراز برگشت، در آن زمان بهمت عده‌اي از دانشجويان پاكستاني كه در ايران بودند در يكي از سالن‌هاي دانكشده مهندسي شيراز نماز جمعه اهل سنت برپا می‌شد و دكتر نيز هر هفته براي نماز بدانجا می‌رفت تا اينكه كم كم جماعت او را شناخته و بعنوان امام جمعه مورد قبول همگان واقع شد، اين جريان تا بعد از انقلاب ادامه داشت تا آنكه از طرف دانشگاه به بهانه‌هاي مختلف سعي می‌شد از اقامة نماز جمعه جلوگيري شود، اين باعث شد كه جماعت بفكر مسجدي مستقل براي اهل سنت شيراز بيفتند تا اينكه با همت و تلاش دكتر و پشتوانة مالي يكي از افراد خيرانديش خانه دو طبقه‌اي در شيراز خريداري شد و بعنوان مسجد الحسنين  اهل سنت و جماعت شيراز در ادارة اوقاف شيراز ثبت شد و وقف گرديد، پس ار تغييراتي كه در بناي اين خانه بعمل آمد دو طبقه آن تبديل به دو سالن بزرگ شد و حياط وسيع آن با سايبان پوشيده و تبديل بمسجد شد، بدين ترتيب اهل سنت شيراز پس از سال‌ها سرگرداني صاحب مسجدي در شيراز شدند.

در روز‌هاي جمعه سالن‌ها و حياط آن مملو از جمعيت نمازگزار بود بخصوص در اعياد كه در اثر كثرت نمازگذران كوچه خيابان جنب مسجد نيز براي نماز خواندن اشغال می‌شد، اين تعداد جماعت نسبت به جماعت اهل تشيع شيراز بسيار زياد و چشم‌گير بود بخصوص كه در نماز جمعه اهل سنت تعدادي از افراد تحصيل كرده و دانشجوي اهل شيعه نيز شركت می‌كردند، كه اين باعث ترس و حسادت عده‌اي از آخوندهاي شيعه و افراد متعصب گرديد كه پس از حدود يكسال به بهانه‌هاي مختلف و بي‌جاي اَنها منجر به تعطيل شدن مسجد گرديد كه بازهم با تلاش دكتر و ديگران مسجد باز شد، ولي بهانه‌ها و اشكال تراشي‌ها همچنان ادامه داشت و از دشمني با دكتر چيزي نكاست و بارها دكتر و اعضاء هيئت امناء باداره اطلاعات احضار شدند و آنها را تحت فشار و محدوديت‌هاي فراوان قرار دادند.

 سرانجام صبح روز پانزدهم آبانماه 1370ﻫ . ش. هنگاميكه دكتر عازم بيمارستان براي انجام عمل جراحي بود و مريضش نيز روي تخت بيمارستان در انتطار عمل جراحي بيتابي می‌كرد، توسط عمال سازمان اطلاعات در جلو درب بيمارستان جلب و براي تفتيش به خانه برگردانده شد و سپس از آنجا به مكان نامعلومي بردند، خانواده‌اش تا مدت‌ها پس از بازداشت هيچ اطلاعي از او نداشتند و به هر جائيكه با اين موضوع رابطه داشت مراجعه كردند ولي جوابي قانع كننده نيافتند تا اينكه پس از حدود دو ماه در زندان ويژه روحانيت در تهران توانستند او را ملاقات كنند، از آن پس ملاقات تقريبا هر ماه 3 الي 4 بار صورت می‌گرفت، منظور مقامات زندان از ملاقات‌ها اين بود كه شايد خانواده‌اش او را راضي كنند كه از اعتقاداتش برگردد، چون علت زنداني بودنش فقط روي‌گرداني از مذهب شيعه بود، و عوامل حكومت ايران معتقد بودند چون دكتر بمذهب اهل سنت گرويده و پيروي و متابعت رسول الله را پذيرفته از دايره دين بزعم خودشان خارج و كافر و مرتد گشته، ولي او كه مدت‌ها حلاوت دينداري و ايمان را چشيده و بارها آية كريمة: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ وَأَبۡشِرُواْ بِٱلۡجَنَّةِ ٱلَّتِي كُنتُمۡ تُوعَدُونَ ٣٠﴾ [فصلت: 30]. را تلاوت و در قلبش جاي گرفته بود، حاضر نبود بهيچ عنوان ايمان خود را فروخته و يا حتي بظاهر از آن عدول نمايد و يا بقول شيعه دروغ بگويد و تقيه نمايد، خانواده‌اش نيز باين امر راضي نبودند، اين پايداري و استقامت راسخ او باعث شد كه مدت نه (9) ماه زنداني و انواع شكنجه‌ها را متحمل شود، سرانجام سحرگاه يكشنبه يازدهم مرداد ماه 1371ﻫ ش. برابر با دوم صفر 1413ﻫ. ش. بدرجه رفيع شهادت نايل آمد.

 ﴿قِيلَ ٱدۡخُلِ ٱلۡجَنَّةَۖ قَالَ يَٰلَيۡتَ قَوۡمِي يَعۡلَمُونَ ٢٦ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلۡمُكۡرَمِينَ ٢٧﴾ [یس: 26-27].

دو روز قبل از شهادت دكتر، مسجد الحسنين اهل سنت شيراز نيز ار طرف مقامات دولت جمهوري اسلامي ايران تعطيل و اموال و دارائي آن مصادره و به تاراج بردند، سپس آنرا تبديل به مسجد اهل تشيع كردند، اتهاماتي كه از طرف رژيم باصطلاح اسلامي ايران بعنوان جرم و سند محكوميت دكتور صادر شد از اين قرار بود!:

جاسوسي براي آمريكا، سعودي، عراق، عمل فحشاء ( لواط و زنا) در مسجد و توهين به مقدسات شيعه، در اين مورد فيلمي دروغين از او ساختند و مدعي شدند كه خودش اين اتهامات را پذيرفته است. ﴿فَصَبۡرٞ جَمِيلٞۖ وَٱللَّهُ ٱلۡمُسۡتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: 18]. كه همه‌اش دروغ بود و تنها جرمش خروج از مذهب شيعه بود و بس، هركس آن فيلم ساختگي با آن اتهامات واهي ديد از دوست و دشمن، در برائت دكتر و شهادت او گواهي دادند و لكه ننگي بر دامن سياه حكومت ايران شد.

اين تيره دلان حتي از مرده دكتور ترسيدند و حاضر نشدند جسدش را بخانواده و دوست دارانش تحويل بدهند.

در آن فيلم ساختگي يكي از موارد اتهامات توهين به مقدسات شيعه بود كه مجازات آن جرم، اعدام است، و اگر فردي شيعي، مذهب اهل سنت را قبول نمايد جرم مذكور را مرتكب شده است، ولي خودشان در نهايت بيشرمي و رذالت و براي توجيه عملشان (شهادت دكتور وبستن مسجد) مدعي می‌شوند كه نزد اهل سنت عمل لواط و زنا امري عادي است كه حتي در مساجد نيز به اين عمل شنيع مبادرت می‌ورزند.

كتاب «ثم اهتديت» بنام نويسنده‌اي مجهول الهويه با تبليغات وسيع چاپ و منتشر می‌نمايند، كه نويسنده مدعي شده سني بوده سپس بمذهب شيعه گرائيده است.

كتاب مذكور و حتي كتب معتبر شيعه مملو از دروغ و توهين به اسلام و رسول الله و اصحابش است.

اين كوران و كران كه ﴿خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡۖ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞ﴾ [البقرة: 7]. آن فيلم زشت و وقيحانه كه حاوي چنان اراجيفي بود از تلويزيون نيز بمعرض تماشا گذاشتند غافل ز اينكه حربه فيلم سازي در ايران ديگر كهنه شده و مردم حتی بديدن چنين، فيلم‌هائي رغبت نشان نمي‌دهند بخصوص در مورد شخصيت معروف وعالم، مانند دكتر مظفريان كه شناخته شده و محبوب شيعه و سني بود، كما اينكه در يك جلسه فيلم مذكور برای پزشكان به نمايش گذاشته بودند هيچ كدامشان گفته‌های گوينده‌ای كه سعی می‌كرد صدای دكتر را تقليد كند، تاييد نكردند، حتی چند تن از آنها در آن جلسه رعب و وحشت اعتراض كرده آنها نيز دست‌گير شدند، و همه آنها با دسته گلهاي بزرگ در مجلس عزايش حاضر شدند و تاييد كردند كه شهید راه اسلام شد. ﴿ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ﴾ [الأحزاب: 39].

در ظرف چند سالي كه از انقلاب می‌گذرد افراد محترم و آگاه و عالم بسياري در ايران قرباني چنين دسيسه‌هائي شده و می‌شوند كه بدلايل امنيتي از ذكر نام آنها خود داري می‌شود، و همه آنها پس از اينكه مجبور به مصاحبه شدند و همه تهمت‌هائي كه براي خدشه دار نمودن شخصيتشان به آنهانسبت دادند، اجبارا پذيرفتند و از زندان آزاد شدند، ولي شيهد دكتر حاضر نشد اينگونه دروغها و توهينات در قالب كتاب بنويسد و يا حتی بر زبان بياورد و طريق شهداء را انتخاب نمود، براستي كه اين شهادت زيبنده و برازنده او بود روانش شاد، راهش پوينده باد.

دكتر در مدت كوتاه زندگي پر افتخارش هميشه و در هر حال در خدمت به اسلام و مسلمين بود، او با گفتار و كردار و اخلاق نيكويش كه نشأت گرفته از قرآن و سنت نبوي بود هر بيننده و شنونده‌اي بطرفش جلب می‌شد، او پيوسته سعي می‌كرد دوستان و شنوندگانش را بفراگيري و پيروري از قرآن و سنت رسول اللهص و وحدت و دوستي دعوت كند، و از تشدد بين فرق مذهبي بكاهد، كه در كارش بسيار هم موفق بود، او مخالف بود با آخوندهائي كه بنام مذهب دكان باز كرده‌اند و مردم عامي و بيسواد را از دين و دنيا باز می‌دارند، اين حركت بمذاق آيت الله‌ها و حجت الاسلامها خوش نمي آمد و باعث دشمني آنها با دكتر می‌شد، او واقعا خود را وقف اسلام نمود زيرا در ايران مرفه‌ترين طبقه، همانا پزشكان هستند، و با وجود اينكه تقريبا بيست سال طبيبي حاذق و توانا بود و می‌توانست ثروت هنگفتي پس انداز نمايد، نتوانست براي خود خانه بسازد و در خانه پدرش زندگي می‌كرد و در آمدش خرج مسجد و فقرا می‌شد، و دكتر مريضهايش كه از لحاظ مادي ضعيف بودند علاوه بر آينكه عمل جراحي آنها را مجانا انجام می‌داد كمك نقدي نيز از آنها دريغ نميداشت ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَ﴾ [التوبة: 111].

مثل اين واقعه، جريانات بسياري برای اهل سنت در ايران بوقوع پيوسته و همچنان ادامه دارد، علماء‌ اهل سنت در ايران به بهانه وهابيت تحت فشار هستند، اين در حالی است كه سردمداران حكومت ايران ادعای وحدت شيعه و سنت را دارند وخود را رهبر مسلمين جهان می‌دانند و با بوق تبليغاتی خود، همه كشورهای اسلامی را بصدا در آورده‌اند و مسلمانان ظاهر بين و ساده لوح را فريب می‌دهند و می‌‌خواهند كه آنان را از اسلام دور كنند و بمذهب شيعه گرايش دهند، بنابراين آنهائيكه در خارج از ايران هستند حكومت ايران را فقط از طريق چرب زبانيها و دروغ‌هائي كه شنيده‌اند مي‌شناسند و عمل آنها را در داخل ايران نديده‌اند، كه حتی با مسلمانان آگاه شيعه خودشان به چه طرز فجيع و وحشتناكی رفتار می‌كنند.

مساجد را خراب ويا تعطيل می‌كنند و بجای آن حسينيه‌ها و بارگاه‌های خود را رونق بيشتری می‌دهند و روضه خوانان با نام امام جمعه از منبر و جايگاه مطهر رسول اللهص مسلمانان را برضد يكديگر می‌شورانند ومساجد اهل سنت چه در ايران و چه در خارج ايران را مسجد ضرار می‌نامند و خواستار تعطيل وخراب كردن مساجد بيشتری می‌شوند.

و صدق الله إذ قال:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨﴾ [الصف: 8].

﴿قَدۡ بَدَتِ ٱلۡبَغۡضَآءُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَمَا تُخۡفِي صُدُورُهُمۡ أَكۡبَرُ﴾ [آل‌عمران: 118].

وآخر دعوانا:‌أن الحمدلله رب العالـمين.

والسلام عليكم ورحمة الله و بركاته.